

بینش نیروبخش مادر یک المپین

ترجمه: عباسعلی فاریابی (۱۳۹۹/۳/۱۵)

روایای المپیک چیزی است که هر شمشیرباز و هر پدر و مادر شمشیرباز در یک مقطع زمانی به آن فکر می کنند. این یک روایای بسیار بزرگ، شاید هم یک روایای رومانتیک، و قطعاً یک روایای بسیار دور از دسترس برای بیشتر شمشیربازها و والدین آنها می باشد.

کتی زاگونیس مادر یکی از مشهورترین شمشیربازهای تاریخ ورزش و آمریکاست او کسی نیست جز **ماریل زاگونیس** سابریست نامدار جهان. ماریل افتخار شرکت در **چهار المپیک** را دارد، در آتن و پکن به مدال طلای انفرادی و در پکن و ریو به مدال برنز تیمی نائل شده است. او پرچم دار مراسم افتتاحیه المپیک لندن بود، اما تنها با یک باخت مقام چهارم این بازی ها به دست آورد. در مسابقات جهانی، ماریل در بیست سال گذشته چهار طلا، پنج نقره و چهار برنز کسب کرده است. اخیراً، او به **تالار مشاهیر FIE** نیز معرفی شد. او در عین سن بالا دارای بینش و بصیرتی استوار است و وقتی با مادرش صحبت می کنید می توانید ببینید که این ویژگی او از کجا الهام گرفته است.



از سال ۱۹۹۸، کتی مدیر برنامه های انجمن شمشیربازی اورگان در پورتلند بوده است. او خودش نیز یک المپین بوده و در المپیک ۱۹۷۶ در مونترال به عنوان قایقران رقابت کرده است. او همچنین یک قهرمان ملی در رشته قایقرانی است.

آنچه ما در این مصاحبه از کتی زاگونیس، یکی از مادرهای نیروبخش شمشیربازی، آموختیم این است که در حقیقت رسیدن به آرزوی المپیک زیاد هم بعید نیست. کتی مادری است که زندگی خود را وقف حمایت از فرزندانش کرده و عشق بی قید و شرط خود را در اختیار آنها قرار داده است. ما به این نتیجه رسیدیم که او یک ابرمادر است. در این مصاحبه، شما می توانید بینش والایی یک مادر را ببینید که ممکن است طرز فکرتان در مورد معنای والد یک قهرمان بودن را تغییر دهد. (توجه: راز کار در این است که کودک را به سخت تر کار کردن وادار نکنیم!).

مصاحبه باشگاه AFM با کتی زاگونیس

ایرینا: سلام، کتی. ما به ملاقات شما افتخار می کنیم!

ایگور: ما از در اختیار گذاشتن وقت گران بهای تان قدردانی می کنیم.

ایرینا: اول از همه، بفرمایید که چطور هستید و اوضاع چگونه است؟

کتی: خوبم. من باشگاه را از خانه کنترل می کنم و به خاطر از دست دادن فعالیت های دیگرم اوقات فراغت اضافی زیادی دارم. همه اعضای خانواده خوب هستند. همان طور که می توانید تصور کنید ماریل مانند همیشه سرشار از احساسات عاطفی است و در حال آماده کردن خود برای المپیک است. البته با توجه به این تعویق زمانی، شاید برود، شاید هم نرود.

ایگور: می دانم که او گفته است که رفتن به المپیک هدف اوست. آیا تا این لحظه چیزی تغییر کرده است؟

کتی: نه، نه، این هنوز تنها هدف اوست. او این دوره را به عنوان فصل استراحت (فصل پس از اتمام مسابقات) در نظر گرفته است. شما می دانید که چه کاری های را می توانید در این فصل انجام دهید؟ البته او کمی عقب نشینی کرده است. و تنها با انجام تمرینات آمادگی جسمانی مناسب، این فصل را سپری می کند.



ایگور: او فصل بسیار خوبی را پشت سر گذاشت.

کتی: او در ابتدای فصل کمی عصبی بود اما به موقع خود را به پیک (اوج) رساند. او کاملاً هیجان زده بود، اما خبر دارید که بالاخره چه اتفاقی افتاد.

ایرینا: ما خودمان والدین شمشیرباز هستیم، بنابراین می دانیم که پدر و مادر یک شمشیرباز بودن چقدر دشوار است. من در جایی خوانده ام که در پشت هر ورزشکار موفق، یک مادر ایستاده است.

کتی: بله، من هم همین را شنیده ام.

ایگور: نقش شما به عنوان مادر یک ورزشکار چیست، در گذشته چگونه بود، و در این موقعیت بحرانی چگونه است؟

کتی: باید بگویم که من فکر می کنم نقش من تکامل یافته است. مادر یک کودک کوچک شمشیرباز بودن بسیار متفاوت است. هر سه فرزند من شمشیرباز بودند. ماریل فرزند وسط من است. او یک برادر بزرگ تر، و یک برادر کوچک تر دارد. فاصله سنی بین آنها حدود ۵ سال است.

در ابتدا کارم جالب و سرگرم کننده بود، اما خیلی جدی نبود. من از بردن آنها به محل انجام فعالیت های شان، آشفته بودم. یکی فوتبال داشت، یکی شمشیربازی، و یکی بسکتبال. نه برنامه ای، نه نظم یا چیزی مشابه این در برنامه تمرینات آموزشی آنها وجود نداشت. فکر می کنم در حال حاضر والدین تغییر کرده اند، زیرا والدین تنها روی یک ورزش متمرکز هستند و نسبت به آن بسیار جدی هستند. بچه های من شمشیربازی را در دوره ای متفاوت، با یک فرهنگ متفاوت، شروع کردند. وقتی جوان بودند ورزش های زیادی را انجام می دادند. من چیزی در مورد شمشیربازی نمی دانستم. **من آنها را به زور به هیچ سمت و سویی نکشادم.**

احساس می کردم که وظیفه من این است که اگر آنها به چیزی تعهد داده باشند و مایل به رفتن نباشند، تنها نقش من به عنوان والد یادآوری کردن به آنها است. بنابراین، به آنها تذکر می دادم: "شما این تعهد را به وجود آورده اید، ثبت نام کرده اید و امروز باید به این کلاس بروید." من

به عنوان مادر احساس می کردم که چیزی که من باید کنترل کردم این است که به آنها کمک کنم تا به اهداف و تعهدات خود عمل کنند. این طور نبود که آنها بتوانند به عضویت تیم بسکتبال درآیند و بعد از دو بازی تصمیم به ترک آن بگیرند. هیچ کدام از بچه های من حق نداشتند چنین تصمیمی بگیرند، و همه آنها حس رقابت ورزشی بسیار قدرتمندی دارند و اصول ورزشکاری را رعایت می کنند.

سپس دوره ای رسید که همه آنها شمشیرباز شدند. آنها بزرگ تر شده بودند و به شدت با یکدیگر رقابت داشتند، و من می ترسیدم که آنها یکدیگر را روی پیست بکشند. و این موقع ترک باشگاه تبعات جالبی در اتومبیل ایجاد می کرد. در مورد ماریل، او دانش آموز دبیرستانی بود که تصمیم گرفت شمشیربازی را جدی بگیرد. او با فلوره شروع کرد. بعد ساب را هم آغاز کرد، بنابراین او در دو سلاح کار می کرد. و ما موقع رفتن به مسابقات باید آن همه شمشیر و تجهیزات فلوره و ساب را با هم با خودمان می بردیم، و این خودش خیلی دیوانگی بود. سپس او به سمت ساب کشیده شد. او در سال ۱۹۹۸ به عضویت تیم فلوره نوجوانان در آمد. سپس در سال ۱۹۹۹ اولین حضور خود در تیم ملی ساب بانوان را رقم زد، زمانی که مسابقات جهانی این رشته برای اولین بار برگزار گردید.

هرچه تمرینات او جدی تر می شد هزینه شمشیربازی ما هم گران تر می شد. اکنون بودجه بسیار بیشتر شده است. در آن زمان شمشیربازی ایالات متحده بودجه لازم برای کمک حتی به بازیکنان برتر خود را نداشت. رفتن به آن همه مسابقات داخلی و بین المللی، از نظر مالی بسیار استرس زا است. من نمی گویم ورزش های دیگر اینطور نیستند. در تنیس شما باید درس های انفرادی خصوصی زیادی را بگذرانید و برای مشارکت در مسابقات مسافرت های متعددی را انجام دهید. برای حفظ سطح بالای شمشیربازی خود و به دست آوردن تجربه مورد نیاز، شما به مسابقات بین المللی نیاز دارید و هزینه آن خیلی گران است.



کتی: این لحظه کسب مدال طلای جوانان ۲۰۰۱ گدانسک است که ۲ روز قبل از آن مدال نوجوانان و یک روز بعد از آن مدال تیمی را کسب کرد. و این آغاز سفر طولانی او در شمشیربازی بود!

درست مانند سایر والدین، ما با بچه هایمان سفر می کردیم. وقتی آنها دوازده، سیزده، چهارده ساله هستند، در واقع شما نمی توانید آنها را با شخص دیگری به یک سفر طولانی بفرستید، بنابراین خودتان، مربی و خود کودک با هم به سفر می روید. من به منظور کمک به پشتیبانی از آنها تمام وقت کار می کردم. در آن زمان، با داشتن سه فرزند در سطح بین المللی، رفتن به جاهای مختلف در اوقات مختلف، و آخر هفته های مختلف، از نظر مالی برای ما بسیار چالش برانگیز بود.

ایرینا: آیا برادران او نیز در سطح بین المللی بازی می کردند؟

کتی: مارتین، برادر بزرگ تر در سال ۲۰۰۰ عضو تیم ملی بود و در مسابقات قهرمانی جهان South Bend عضو تیم جوانان بود. شمشیربازی را اول او شروع کرد. ماریل دوروبر سالن شمشیربازی می چرخید، من مطمئن هستم که بچه های شما نیز این گونه بودند. البته در نهایت متوجه می شوند که ملحق شدن به تمرینات بهتر از نشستن روی نیمکت و تماشا کردن تفریح و سرگرمی بچه های دیگر است.

ایگور: چرا مارتین شمشیربازی را انتخاب کرد؟ نظر شما در مورد شمشیربازی چگونه بود؟

کتی: او هفت ساله بود که به من گفت که می خواهد شمشیربازی را شروع کند. گفتم: "به چه دلیلی؟ من نمی فهمم چرا." در زمان های گذشته که از Google خبری نبود، از او پرسیدم که او چگونه شمشیربازی را پیدا کرده است. به او گفتم که: "تو خیلی جوان هستی، و نمی توانی شمشیربازی را قبل از نه سالگی شروع کنی." بنابراین با کمی دروغ او را راضی کردم که به تکواندو برود. من بالاخره نفهمیدم که دیدن یک کارتون دارای شمشیربازی یا فیلم سه تفنگدار باعث این علاقه او شده بود، نمی دانم، شاید هم او چیزی در تلویزیون دیده بود که باعث جذب او به شمشیربازی شده بود. هنگامی که جشن نهمین سالگرد تولد او را می گرفتیم، او به من یادآوری کرد: "حالا که نه سالم شده می خواهم شمشیربازی را امتحان کنم." آنگاه مجبور شدم تلاش زیادی داشته باشم تا جایی برای فراگیری شمشیربازی در پورتلند برای او پیدا کنم. در آن زمان سازمانی به نام بنیاد مرکزی شمشیربازی داشتیم و آنها در همین سالن ورزشی که الان در آن هستیم، تمرین می کردند. ما در سال ۱۹۹۷ این نام را به انجمن شمشیربازی اورگان تغییر دادیم.



ایگور: آیا اد کورفنتی آنجا کار می کرد؟

کتی: وقتی بچه های من شمشیربازی را شروع کردند، با کالین اولن که مادر مایکل و باب مارکس می باشد، تمرین می کردند. آنها با فلوره شروع کردند زیرا او مربی فلوره بود. او در سال ۱۹۹۴ از نوتردام به سالن انجمن ما آورده شد، او دستیار مربی بود و سپس کالین او را استخدام کرد.

ایگور: حالا وقتی به عقب نگاه می کنید، بدیهی است که می توانید بگویید که ماریل یک خانم بسیار با استعداد است. در چه مقطعی متوجه شدید که دخترتان با استعداد است؟

کتی: من فکر می کنم در وضعیت فعلی که ما در آن زندگی می کنیم، رسیدن به چنین لحظه ای ساده نیست. کسب قهرمانی مسابقات جهانی بطور ناگهانی انجام نشد. من نمی توانم بگویم که من در وجود او زندگی می کنم، اما از برد او خوشحال می شوم و صد البته به خاطر باخت او هم اشک میریزم، و وقتی ناامید و یا مصدوم می شود بسیار ناراحت می شوم. او می بایست از این موانع مختلف عبور می کرد، و من به عنوان یک مادر این را کاملاً حس می کردم. او مجبور بود خودش این کار را به پیش ببرد، و **من به او هیچ فشاری نمی آوردم**. (تذکر ویرایشگر: این بینش را با نظرات النا گربشینا، مادر سرگی بیدا، نفر اول رنکینگ جهانی ایه آقایان ۲۰۲۰، مقایسه کنید)

فکر می کنم در حال حاضر فرهنگ کمی متفاوت شده است. من فکر می کنم خیلی از والدین از طریق فرزندان شان زندگی می کنند. خیلی هم زیاد. این هدف خود والدین است که کودک قهرمان المپیک یا قهرمان ملی و بهترین شمشیربازی بشود.

خودم قهرمان شنا بودم. اما مادرم معمولاً در ردیف آخر سکوی تماشاچیان می نشست و مشغول بافتنی یا خواندن کتاب می شد. حتی احساس هم نمی کردم که او مرا تماشا می کند. این مایه آسودگی و راحتی بیشتر من می شد، که او مانند والدین دیگر نبود که کنار استخر جیغ و داد می کردند و مرتب فریاد می زدند، و یا هنگام باخت فرزندشان او را دعوا می کردند و سر او داد و فریاد می کردند. وقتی به مسابقه می روید گاهی اوقات رفتارهایی برخی از والدین را مشاهده می کنید که واقعا شرم آور است. دلیل آنها درست عمل نکردن، بد رفتاری، باخت، یا گریه

کردن فرزندشان روی پیست است، در صورتی که **باید به بچه ها اجازه دهیم که کودکی کنند**. من فکر می کنم در این مورد خوش شانس بودم، و در آن زمان، همه انگیزه من ماریل بود. اما به نظر می رسید که من او را کاملاً رها کرده بودم.

او **اخلاق کاری باورنکردنی** دارد، بدیهی است که همیشه این چنین بوده و هست. اگر با او صحبت کنید، توصیه های او به بچه ها همیشه این است که "تنها کاری که باید انجام دهید این است که ده دقیقه بعد از پایان تمرین اضافه روی کار پای خود کار کنید، و این همان ده دقیقه ای است که حریف شما آن را انجام نمی دهد." او می افزاید که اگر این ده دقیقه پنج روز در هفته تکرار شود، ناگهان می بینید که تقریباً یک ساعت در هفته به تمرینات تان اضافه شده است. او اولین نفری است که وارد سالن می شود و آخرین نفری است که آن را ترک می کند، زیرا او انگیزه دارد که خود را روز به روز بهتر کند.

شاید به همین دلیل است که او منحصر به فرد است، به همین علت هم هست که قهرمان شده است. من اصلاً مجبور نیستم به او انگیزه بدهم. وقتی او شروع به درخشیدن و کسب نتایج بیشتر کرد، این ویژگی در او جاودانه شد. زیرا پس از هر پیروزی، شما معمولاً دوست خواهید داشت دوباره پیروز شوید. شما علاقمند می شوید که دوباره عضو تیم ملی شوید. شما میل دارید دوباره به مسابقات جهانی بروید. **او آنچه انجام می دهد را دوست دارد**، و هرگز از پا نمی افتد. و این همان چیزی است که دیگران آن را سخت می دانند. شما در هر حرفه ای که هستید، چه مربی باشید، چه مدیر یک شرکت، از اینکه بتوانید با اشتیاق نسبت به کاری که انجام می دهید به مدت بیست سال پرشور باقی بمانید، و به کارتان کماکان علاقمند باشید، کار بسیار بزرگی کرده اید، و من به خاطر این ویژگی او را تحسین می کنم. او کارش را دوست دارد. او عاشق شمشیربازی است.

ایگور: او هرگز حس کافی بودن را نداشته است؟

کتی: من فکر می کنم تنها لحظات دلسردی او لحظاتی بود که مصدوم می شد. او هرگز تا به حال کلامی در مورد کنارگیری به زبان نیاورده است. اینکه خسته شده است یا اینکه این آسیب دیدگی باعث شده است که او دوست ندارد دوباره به میدان برگردد. من فکر می کنم که انجام پروژه درمان جهت بهبودی و بازگشت مجدد، به او انگیزه بیشتری می داد تا اوقات فراغت خود را جبران کند و دوباره برگردد. **انگیزه او از درون سر رشته می گیرد**. من مجبور نیستم کاری بکنم جز اینکه او را به مرکز درمان یا به محل تمرین یا هر کجا که لازم است ببرم.

ایرینا: لطفاً در مورد نحوه تکامل نقش شما به عنوان مادر در پیشرفت دخترتان به عنوان یک ورزشکار، برای ما بگویید. شما تا چه سنی با او سفر می کردید؟



کتی: من همیشه با او مسافرت می کردم تا اینکه بچه اش را به دنیا آورد.

ایرینا: فوق العاده است!

کتی: من در هر جام جهانی با او می رفتم. بنابراین من یکی از مادرهای مشهور جهان شمشیربازی شده ام زیرا همه شمشیربازها مرا می شناسند، زیرا من همیشه در هر رویدادی بوده ام و هستم. بعد از اینکه او کودکش را به دنیا آورد من مجبور شدم در خانه بمانم زیرا کسی باید از بچه نگهداری می کرد.

فراز و نشیب های والدین المپین ها

ایگور: شما در سال ۲۰۰۴ در آتن روی سکوهای تماشاچیان نشستید؟

کتی: آه، بله. و خیلی قبل از آن، در اولین مسابقات جهانی او در سال ۱۹۹۹ بود.

ایگور: حس شما در مسابقات ۲۰۰۴ آتن چگونه بود؟

کتی: در آتن، فکر می کنم شوکه شده بودم. او برای کسب مدال طلا در حال انجام بازی فینال بود، من هم که در المپیک هرگز مدال نگرفته بودم. وس گلون که کنار من نشسته بود، مرتب می گفت: "او برنده خواهد شد، او برنده خواهد شد." من فکر می کنم او چیزی حدود سیزده به ده یا چیز شبیه به این از حریف جلوتر بود. اما من جواب می دادم: "نه، نه، نه، من دیدم که او پنج ضربه را پشت سر هم از دست داد. بنابراین فکرش را هم نکنید." آنگاه که برنده شد من در شوک فرو رفتم. من برای او خوشحال بودم، اما دو یا سه روز بعد به دلیل آن همه هیاهوی رسانه ها تازه فهمیدم که چه موفقیت بزرگی را به دست آورده است. وقتی او برنده شد، من در واقع کم و بیش تنها برای او خوشحال بودم. مدتی طول کشید تا منظور آن همه سر و صدا را بفهمم.



ماربل زاگونیس (وسط) همراه با هم تیمی های خود سادا جیکوبسون (سمت چپ) و بکا وارد (سمت راست) روی سوی المپیک ۲۰۰۸ پکن و کسب مدال های طلا، نقره و برنز ساب انفرادی به ترتیب ذکر اسم.

پکن کاملاً متفاوت بود زیرا مسئولیت سنگینی بر پشت او سنگینی می کرد. هم او می خواست دوباره پیروز شود و هم همه از او می خواستند که برنده شود. این یک نوع تجربه سورئالی بود، زیرا سه آمریکایی در فینال حضور داشتند و او اول باید با بکا و بعد با سادا بازی می کرد. در واقع خیلی سخت بود، همان طور که می دانید من و تینا مجبور بودم کنار هم بنشینیم و بازی دختران مان را برای کسب مدال طلا تماشا کنیم، از قضا هر دوی ما هر دو دختر را دوست داشتیم انگار که هر دو دختر ما هستند. به نظر می رسید که معتقد بودیم که هر که بهتر بازی بکند فرد پیروز خواهد شد، اما قلباً به عنوان والدین دوست داشتیم فرزند خودمان برنده شود. او برنده شد، اما از آنجا که او هم تیمی خود را برده بود، جشن پیروزی طعم آنچنان دلچسبی نداشت. از نظر ذهنی هم مسابقه بسیار سختی بود.

این دختران از آن به بعد چندین بار برای کسب مدال های قهرمانی جهان و طلای جام های جهانی با یکدیگر بازی کردند. وقتی آنها روی پیست می رفتند، برای پیروزی واقعا می جنگیدند. **روی پیست حریف برای آنها دوست نبود و تنها یک رقیب محسوب می شد.** اما بعد از مسابقه

برای صرف شام با هم بیرون می رفتند، با هم تمرین می کردند، و آن دوستی هنوز تا الان پابرجاست. وقتی روی پیست پشت این ماسک قرار می گیرید، دیگر برای تان فرق نمی کند که حریف خواهر و برادر، بهترین دوست، یک همبازی باشگاهی، یا هر شخص دیگری باشد. هر که بهتر باشد برنده می شود.

ایگور: بگذارید کمی درباره خواهر و برادرها صحبت کنیم. در خانواده شما سه شمشیرباز دارید. فکر می کنم اکنون فقط ماریل در حال شمشیربازی است.

کتی: موفقیت ماریل در حالی حاصل شد که مارتن در سال ۲۰۰۲ تازه از کالج فارغ التحصیل شده بود. او برای خواهرش خوشحال بود و البته او در آن زمان در آتن حضور داشت. او بزرگ ترین حامی خواهرش بود، اما او قبلاً اهداف شمشیربازی خود را تنظیم کرده بود. شمشیربازی پسر کوچک ترم نیز به اندازه کافی خوب بود تا برای مسافرت بین المللی انتخاب شود. او تنیس هم بازی می کرد. من فکر می کنم او فهمید که می خواهد یک ورزش متفاوتی برای خودش داشته باشد.

من نمی توانم نظرات خودم را به او تحمیل کنم، ضمن اینکه او هرگز در مورد شمشیربازی با من صحبت نمی کرد. او در حین یکی از مسابقات دچار مصدومیت شد، او در آن زمان در جمع چهار نفر برتر قرار داشت که موقع سقوط روی بتن کمرش شکست. او با پشت روی زمین بتونی فرو آمد، و مجبور شد برای درمان شش ماه از شمشیربازی دور شود و بعد از این جریان گفت که می خواهد ورزش دیگری را امتحان کند.



ایگور: ناراحت کننده ترین حس والدینی خود را در چه زمانی می دانید؟ به اعتقاد من پرشورترین حس شما در المپیک ها بود.

کتی: فکر می کنم پایین ترین آن زمانی بود که او عضو تیم المپیک ۲۰۰۴ نشد. در آخرین جام جهانی خود در ایتالیا او برای کسب امتیاز کافی برای گزینش المپیک باید حد اقل در آن جام جهانی به مقام دوم می رسید. مسابقات تیمی در آن المپیک وجود نداشت، بنابراین تنها کسی که جزو هشت نفر برتر رنکینگ FIE قرار می گرفت، انتخاب می شد. ضمن اینکه هر کشور بیشتر از دو نفر نمی توانست سهمیه داشته باشد. ماریل، سادا و امیلی جیکوبسون در جمع هشت نفر برتر بودند، اما سادا نفر اول رده بندی بود، امیلی احتمالاً حدود نفر ششم و ماریل هم نفر هشتم بود. امیلی باخت و کارش به روز دوم نکشید. بنابراین راه برای ماریل باز شد و اگر او می توانست مقام دوم را به دست آورد، می توانست از نظر امتیازی جلوتر از امیلی قرار گیرد. او در نیمه نهایی در برابر سادا باخت و مدال برنز گرفت. اشک های زیادی ریخته شد. هر دو به اتاق هتل برگشتیم و یکدیگر را در آغوش گرفتیم و تمام شب را گریه کردیم زیرا او نتوانسته بود برای المپیک گزینش شود. خلاصه، همه چیز به پایان رسید و او آن فصل را با رتبه چهارم جهان به پایان رساند. اما چون بازیکن نیجریه که سهمیه گرفته بود توسط کمیته المپیک کشورش به بازی ها اعزام نشد، راه برای ماریل باز شد و بالاخره او هم به آتن رفت.

ایگور: و آنجا بود که تاریخ رقم زده شد!

کتی: بله، و تاریخ رقم زده شد!

ایگور: صادقانه بگویم، که من انتظار داشتم که شما بگویید المپیک ۲۰۱۲ برای تان ناراحت کننده ترین بود.

کتی: حس من در لندن خیلی عالی بود زیرا او پرچم دار تیم بود. اما در مورد اتفاقات بعدی! شما روی سکو نشسته اید و می بینید که دخترتان در حال برنده شدن است، اما ناگهان متوجه می شوید که آن همه امتیاز را از دست داد، خوب، این در ورزش زیاد اتفاق می افتد. او یا تمرکز خود را از دست داده بود یا به فکر بازی بعدی خود یا چیز دیگری بوده است. همه ما فکر می کردیم که او مطمئناً در لندن مدال دیگری کسب می کند، اما این اتفاق نیفتاد، و این یکی از ویژگی های ورزش است!

ایگور: واکنش شما نسبت به این اتفاق چه بود؟ شما ظاهراً با تجربه ترین مادر مدال آور بودید.

کتی: برای اینکه او مدال نگرفته بود؟! خوب، ورزش این جور است. تقصیر من که نبود. حتی هم نمی توانم بگویم که تقصیر او بود. این یک اتفاق بود که مرتب می افتد. شما این اتفاق را در همه جا دیده اید. شما به نتیجه چهارده به هشت یا هر نتیجه دیگر رسیده اید، اما فشار دستیابی به امتیاز آخر سبب می شود که نتوانید این کار را انجام دهید و بازی را می بازید. این یکی از ویژگی های شگفت انگیز شمشیربازی است. و واقعاً بی نظیر هم هست.

وقتی در آن مسابقات بزرگ این همه مدال رنگارنگ به دست می آورید، انگیزه شما برای انجام این کار دوباره و دوباره و دوباره احیا می شود. شاید باخت در لندن برای او خوب بود. و اگر او سومین مدال خود را کسب می کرد، شاید خود را بازنشسته می کرد. اما در عوض، برای او انگیزه ایجاد کرد. او تصمیم گرفت تا چهار سال دیگر آموزش ببیند تا به ريو برود. او تصمیم گرفت تا این کار را انجام دهد. باید بگویم، که تنها عدم کسب مدال و داشتن نتیجه بسیار ضعیف انفرادی در ريو، به او انگیزه نداده است. بلکه آن روزنه امیدی که بعد از هر سختی برای انسان نمایان می شود، بوده است. (تذکر ویرایشگر: این انگیزه را پس از باخت به صوفیا ولیکایا دیگر شمشیرباز طلایی المپیک، مقایسه کنید)



یکی از افتخارآمیزترین لحظات زندگی من زمانی بود که او جایزه قهرمانی شوالیه (Chevalier) FIE را دریافت کرد. او تنها آمریکایی است که آن را دریافت کرده است (این در سال ۲۰۰۹ اتفاق افتاد) و فکر می کنم بسیاری از مردم آمریکا از این جایزه آگاه نیستند، چه رسد به اینکه او این جایزه را دریافت کرده است.

ایرینا: می خواستم در مورد تجربه المپیک خودتان سؤال کنم. آیا این موضوعی بود که شما درباره آن بحث می کردید یا اینکه در زمینه آن تاثیری روی فرزندان تان می گذاشتید؟

کتی: من فکر نمی کنم که این گونه باشد. بچه های ما می دانستند که من به المپیک رفتم. اما هیچ مدالی نداشتم تا به آنها نشان دهم. ما در مورد آن صحبت می کردیم. وقتی ماریل بچه بود به ما گفت: "می خواهم به المپیک بروم." اما نگفت در چه ورزشی. قایقرانی ورزشی نیست که یک کودک خردسال بتواند آن را شروع کند. از نظر جسمی باید حداقل نوجوان باشید تا بتوانید قایقرانی را شروع کنید. او حتی زمینه ای در مورد قایقرانی نداشت. او برای رفتن به برنامه المپیک توسعه فوتبال دعوت شده بود. نمی توانم سن دقیق او را به خاطر بیاورم، اما یادم هست که در سیزده یا چهارده سالگی او می گفت: "من قصد دارم به المپیک بروم." در آن زمان در المپیک رشته سابر بانوان وجود نداشت. او سابر بازی می کرد اما در المپیک سابر وجود نداشت.

ایگور: چرا ایشان سابر را نسبت به فوتبال ترجیح داد؟

کتی: فکر می کنم بخاطر چالشی که شمشیربازی دارد و بخاطر شخصیت خود او بوده است. او حس خوبی نسبت به ورزش تیمی داشت و شادی با هم تیمی های خود را نیز خیلی دوست می داشت، ضمن اینکه او علاقه داشت که بیشتر به مهارت های خودش اعتماد کند و به تنهایی وارد هر چالشی بشود.

قهرمانی از درون فرد زاییده می شود

ایرینا: آیا سعی می کردید بر روی ذهن فرزندان تان تأثیر بگذارید؟

کتی: انگیزه او از درونش برخاسته بود. راستش را بخواهید، من از آن مادرانی نیستم که وقتی او را سوار ماشین بکنم از او بپرسم که با چه کسی مسابقه داده است، و آیا او را برده و یا به او باخت، و نتیجه چه بوده است. مکالمه های ما معمولی بود. ما به خانه می رفتیم، و خیلی دیر بعد از تمرین شام می خوردیم. و سؤال من از آنها بیشتر این بود: "خوب، شما امشب چه تکالیفی دارید؟ چه کاری می توانم برای تان انجام دهم، آیا می توانم برای آماده شدن برای مدرسه فردا کمکی بکنم. آیا برای آماده کردن روزنامه دیواری باید برای خرید مقوا بروم؟" شاید این صحبت ها هم بیشتر برای رفع فشار و استرس بود. او سه ساعت کامل شمشیربازی کرده بود، چرا باید در مورد آن صحبت می کردم؟ آیا آخرین کاری که هنگام بازگشت به خانه باید انجام می دادیم تکرار مکررات برد و باخت های او بود! مگر این **وظیفه مربی** نیست! گاهی اوقات اد ویدیوی بازی های او را مرور می کرد و در مورد اینکه چه اشتباهی انجام داده یا آنچه درست انجام داده است صحبت می کرد. من احساس می کردم که به عنوان مادر باید از راه های دیگری پرورش دهنده باشم. کم و بیش من باید روی آنچه می توانستم برای کمک به آنها تمرکز می کردم تا آنها بتوانند آنچه را که باید انجام دهند، انجام دهند.

من فکر می کنم **قهرمان ها از درون زاییده می شوند**. من فکر می کنم بچه هایی که قرار است قهرمان شوند، افرادی **خود ساخته** هستند. آنها آن کسانی نیستند که به اجبار والدین تمرین می کنند و والدین شان دوست دارند که آنها قهرمان شوند.

ایگور: مسیر او موانع زیادی داشته است. آیا لحظاتی وجود داشت که او مجبور شود به شما و یا هر کس دیگری تکیه کند؟

کتی: من یادم هست که ما بحث هایی در مورد گرفتن یا نگرافتن یک سال مرخصی تحصیلی داشتیم. من فکر می کنم بسیاری از این موارد مربوط به مربی او، اد کورفانتی، می شد که به او ایمان زیادی داشت. او برای حفظ سطح آمادگی ماریل به او توصیه می کرد که به دانشگاه برود یا نرود. من دقیقا می دانم که ماریل هم معتقد بود که این سوال بیشتر مربوط به مربی او می شد تا پدر و مادرش. تنها چیزی که من می گفتم این بود که: "خوب، چطور این کار را بکنیم؟ به چه کسی باید اطلاع دهیم؟ مراحل تدارکات گرفتن یک سال مرخصی تحصیلی چگونه است، و با چه شیوه ای باید به دانشکده ای که تازه از آن بورسیه گرفته اید، اطلاع دهیم؟"

ایگور: آیا این تصمیم دشوار بود یا اینکه راحت با آن کنار می آمدید؟

کتی: من با مزایا و معایب آن کنار می آمدم. او در رده های برتر قرار داشت و چرا نباید این گزینه را امتحان می کردیم.

ایرینا: در سابر، او تا به امروز تنها یک مربی داشته است. ارتباط شما با مربی به عنوان یک مادر چگونه است؟

کتی: در اوایل مشاوره من با مربی در حد این بود که او به چه تورنمنتی هایی باید برود و یا به چه مسابقاتی نباید برود. فکر می کنم والدین امروزی به سختی مشورت می کنند. من به عنوان مدیر باشگاه این را به خوبی می بینم. والدین به نوعی در حال انجام کار خودشان هستند. در صورتی که برای ما همیشه یک تلاش تیمی بوده است و آنچه اد می گفت و یا الان می گوید، این همان کاری است که ما انجام می دهیم.



اد کورفنتی و ماریل زاگونیس

ایرینا: من با شما موافقم، نکته بسیار مهم این است که شما به عنوان والدین **باید به مربی فرزندتان اعتماد کنید.**

کتی: از نظر مالی، اگر لازم نبود به مسابقات برویم، چرا باید می رفتیم؟ به جای هزینه کردن این پول روی آن سفر، بهتر نبود که برای پنج درس انفرادی اضافی ثبت نام می کردیم. حتی به یک تورنمنت منطقه ای که برای آن آمادگی نداشت یا نیازی به رفتن به آن نداشت. شاید آن زمان دوران دیگری بود. شاید به این دلیل بود که من ساده دل بودم. من شمشیربازی را خوب نمی شناسم، چون شمشیرباز نبودم. من نمی دانستم برای حضور در جمع شمشیربازان برتر دنیا چه چیزی مورد نیاز بود و بنابراین من بیشتر به مربی اعتماد می کردم، و او به من توصیه می کرد که ماریل باید به کجا برود. اگر ماریل قایقران می بود، شاید نکته سنجانه تر عمل می کردم. و می توانستم به او بگویم: "من خودم عادت داشتم ۷۰ یا ۸۰ کیلو را به راحتی پرس کنم، پس تو چه مشکلی داری؟" من هنوز هم درباره شمشیربازی چیزی زیادی نمی دانم. کارم این است که به چراغ های دستگاه نگاه کنم تا بفهمم ماریل امتیاز گرفته یا نه. سرعت حرکت ها برای درک این ورزش برای من خیلی زیاد است.



ایگور: حتی الان؟

کتی: حتی الان. سرعت خیلی بالاست.

ایگور: اکنون شما مدیر یک باشگاه شمشیربازی هستید. این انتقال چگونه اتفاق افتاد؟

کتی: کالین اولنی مدیر این باشگاه بود. این کار برای او جنبه غیر انتفاعی داشت زیرا او مالک باشگاه نبود. او سرطان داشت و می دانست که وضعیتش زیاد خوب نیست. او گفت: "چرا با من به المپیک جوانان نمی آیی؟ من به شما نشان خواهم داد که مسابقات چگونه انجام می شود." این اولین المپیک جوانان ماریل بود و او تنها ده یا یازده سال سن داشت. او نحوه برگزاری مسابقات ملی را به من یاد داد و خیلی زود نحوه مدیریت باشگاه را هم به من نشان می داد. و این نوعی پیش زمینه تدریجی بود. او این آرزو را برای من داشت. او می گفت: "شما باهوش هستید، شما همه چیز را می فهمید، و وقتی من دیگر اینجا نیستم به راحتی می توانید جای مرا بگیرید. من از شما می خواهم که کمک کنید تا این باشگاه را اداره کنید."

انجام وظیفه به قصد گرفتن امتیازات شمشیربازی دانشگاهی

ایگور: آیا تاکنون چشم انداز دانشگاه نقشی در فرزندپروری شما داشته است؟

کتی: خیر، به هیچ وجه.

ایگور: اما شما از اول می دانستید که آنها احتمالاً بورسیه کاملی خواهند گرفت؟

کتی: خیر.

ایگور: شما این را نمی دانستید. از چه زمانی شروع به گرفتن اطلاعات در مورد دانشگاه کردید؟

کتی: وقتی مارتین دبیرستانی شد. من واقعاً هیچ آگاهی در مورد بورسیه نداشتم. این مربیان دانشکده ها بودند که نزد من می آمدند و می گفتند: "ما دوست داریم مارتین را جذب کنیم و ما می توانیم این مبلغ بورسیه ای را به شما پیشنهاد دهیم." و من با تعجب می گفتم: "اوه، چقدر عالی!" گرفتن بورس تحصیلی خوب بود، اما ما اول باید می دیدیم که خود مارتین دوست دارد به کدام دانشگاه برود. درست نبود که تنها به خاطر گرفتن بورسیه او را به یک مدرسه بفرستیم. اکنون هزینه کالج دو برابر گران تر از بیست سال پیش شده است. اما در مورد ماریل، باید بگویم که همه مربیان دنبال او بودند.

ایگور: چرا نوتردام را انتخاب کرد؟

کتی: من فکر می کنم که او در یکی از بازدیدهای کالج خود از آنجا خوشش آمد. گزینه های باور نکردنی دیگری نیز وجود داشت، اما ویژگی آنها این بود که اگر به آنجا می رفت عمر قهرمانی او به پایان می رسید، زیرا مسئولین آنجا می گفتند که او تنها آخر هفته ها می تواند شمشیربازی کند، ضمن اینکه اجازه سفر به خارج را نیز نخواهد داشت. آنها اعلام کردند که به او اجازه نمی دهند که کلاس های خود را به خاطر مسافرت از دست بدهد. خیلی خوب، این یکی از لیست حذف شد. البته نه از لیست من، بلکه از لیست ماریل زیرا او می گفت که می خواهد به شمشیربازی بین المللی خود ادامه دهد. بنابراین آن مدرسه از لیست ما خارج شد.

ایرینا: من فکر می کنم این یک نکته بسیار مهم در زمینه تصمیم گیری است و هیچ مشکلی در این مورد نیز نمی بینم.

کتی: خیلی جالب است و من مطمئنم که شما هم به عنوان مربی این را کمی ناامید کننده می بینید. شما مدت طولانی با یک شاگرد کار کرده اید، سپس او به دانشگاه می رود و بعد از گذشت دو سال، یا تمرینات شمشیربازی را قطع می کند، یا اینکه تنها در مسابقات دانشگاهی شرکت می کند و در نتیجه سطح بازی او افت می کند. او دیگر به مسابقات ملی نمی رود و زیاد هم تمرین نمی کند. یعنی اینکه او شمشیربازی

را به عنوان سکوی پرتاب برای رسیدن به دانشگاه و حرفه بعدی خود استفاده کرده است. راستش را بخواهید بخاطر اینکه در واقع در کشور ما شمشیربازی حرفه ای وجود ندارد، شما نمی توانید ماریل را به عنوان شمشیربازی حرفه ای بنامید. بلکه ما چیزی به عنوان شمشیرباز حرفه ای نداریم. نه، شما باید در رشته IT یا پزشکی یا وکالت یا هر حرفه مورد علاقه دیگر خود شغل داشته باشید. بلکه، شمشیربازی به شما کمک کرد تا به اینجا برسید و شمشیربازی مهارت های زندگی زیادی را به شما آموخته است، اما در واقعیت شما باید به زندگی خود ادامه دهید، زیرا در ایالات متحده هیچ شمشیرباز حرفه ای وجود ندارد.



ایگور: حد اقل در حال حاضر.

کتی: بله.

ایرینا: آخرین چیزی که می خواستم از شما بپرسم این است که در مورد تمرینات این دوره دشوار برای شمشیربازان چه توصیه ای دارید؟

کتی: این بسیار مهم است که آموزش ادامه داشته باشید. اگر دو ماه مرخصی بگیرید، شش ماه طول می کشد تا شما بتوانید آمادگی خود را به سطح قبلی برگردانید. ما در تلاش هستیم کلاس های مجازی را ارتقا دهیم. این کلاس ها آنقدر مهیج و سنگین هستند که مربیان خسته می شوند. بچه ها هم همین طور، آنها وقت استراحت ندارند که بتوانند وسایل خود را کنار بگذارند و برای خوردن آب، سری به آبسردکن بزنند. بنابراین به دلیل همین سنگینی این کلاس ها بسیار پربار هستند. همچنین درس های انفرادی خصوصی مجازی. اگر آنها این آموزش ها را ادامه ندهند، موقع بازگشت به تمرینات داخل سالن، واقعاً از سایر همسالان خود عقب خواهند ماند. به خصوص بچه های خردسال، آنها بدون این تمرینات مجازی مهارت های خود را نمی توانند حفظ کنند. از آنجایی که تمرین شمشیربازی بر اساس تکرار استوار است، بنابراین حرکت باید بارها و بارها و بارها تکرار شود. استفاده از همین تمرینات کار پا، و تکرار مکررات یک حرکت در شمشیربازی بسیار ضروری است.

ایرینا: ما واقعاً از به اشتراک گذاشتن بینش خود با ما، از شما سپاسگزاریم. شما عالی هستید.

کتی: امیدوارم که پاسخ برخی از سؤالات بتواند مفید واقع شود. متشکرم.

باشگاه AFM از کتی زاگونیس به خاطر در اختیار گذاشتن وقت خود بسیار شکرگزار است. صداقت و صراحت وی به عنوان یک مادر شمشیربازی، نعمتی برای خوانندگان ما است. ممنونیم خانم کتی!

مترجم: باشگاه AFM توسط یک زوج مربی شمشیربازی به نام های ایگور و ایرینا کایراشניה هدایت می شود. این زوج شمشیرباز دارای ۴ فرزند شمشیرباز نیز هستند و وسایط بسیار ارزنده ای با همین نام نیز دارند. این مصاحبه توسط این زوج انجام شده بود. امیدوارم مطالب آن آموزنده و قابل استفاده باشد.

Igor Chirashnya
Academy of Fencing Masters Blog